

فهرست

جزوه دویست و سی و پنجم - گفتارهای عرفانی

گزیده‌هایی از بیانات فروردین ۱۳۹۶ (قسمت دوم)

حضرت آقایی حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)

عنوان

صفحه

خداوند یک کارهایی می‌کند، ما خودمان باید بکوشیم که
مصلحتش را درک کنیم. شاید هم همه‌ی مصلحت‌هایش
را درک نکردیم ولی بالاخره کوشش کنیم که مصلحت را
درک کنیم / در انسان خداوند مجبور کرده که یاد بگیرد
بشر، متکی به فرمان خداوند و متکی به آن فطرت نباشد
ولی در حیوان نه! حیوان مگر ما کاری داشته باشیم، یک
حیوانی را تربیت می‌کنیم، آن هم تربیت حیوان برای هر
چیزی نیست، مهارت می‌خواهد و در بعضی مسائل است /
خداوند می‌خواسته است (انسان) بر حیوان، مسلط باشد در
مقابل این موهبت که به ما داده، به ما اجازه داده بر همه‌ی
حیوانات مسلط باشیم، از ما یک چیزی می‌خواهد. مفت و

مجانای نیست شیر که از غرّشش می ترسیم، شیر را مرهون ما

کرده که با شیر بازی می کنند، دیدید. ۱۱

آنچه لازمه ی یک زندگی معمولی الهی یعنی زندگی معمولی ای که مورد تأیید و توجّه خداوند باشد، بیان شده، گفته اند، ما هم در مجالس بحث کردیم و حالات درویشی هم که داریم، عباداتی که از این حیث گفته شده، برای تحقّق همان حالات است یعنی برای اینکه بتوانیم

آنطور باشیم. ۱۶

تعلیم که یعنی یک چیزی را که بلد نیستیم، یاد بگیریم اما یک چیزهایی هست که نمی شود تعلیم داد، یک چیزهای خاصّ خودش است. این هم هست که بسیاری از مسائلی که تعلیم داده می شود یعنی دانشش به ذهن شنونده با بیان منتقل می شود، در ضمن آن، تربیت هم دارد یعنی تعلیم و تربیت با هم است / حالا می بینیم که شاگردانی ریاضیات خوب بلدند، اما اصلاً آداب ظاهری یک چیز خیلی کوچکی از تربیت را بلد نیستند و آن حالت علاقه مندی به دیگران که نسبت به مردم بخواهد مثلاً کوچکی کند، در آنها دیده نمی شود / تعلیم را از تربیت جدا کرده اند / از همان روز اوّل مرتّب تعداد ملّت ها، ملیّت ها زیادتر شده و در دنیای

امروز و با تمدنِ امروز یک چیز واجبی هم هست یعنی نمی‌شود همه‌ی ملیت‌ها را حذف کرد. ملیت‌ها باید در جای خودشان باشند منتها ملیت‌های مختلف با هم مثل دو تا برادر باید زندگی کنند. در آن صورت اول این ملت‌ها صلح بین خودشان را و بعد هم صلح با ملت‌های دیگر را ترویج

کنند، ان شاء الله. ۱۷

در مورد صفات عالی‌ه‌ی علی علیه السلام اگر دقت کنیم، در تمام جهات، تمام صفات، از همه پیش‌تر بود/ در ضمن اینکه دلبستگی به هیچ‌یک از امور مالی نداشت ولی فعال‌ترین بود/ علی علیه السلام در کار دنیا مثل یک نفر دنیاپرست (یعنی به اندازه‌ی آن، نه مثلش) فعال بود و در کار آخرت هم بهترین شاگرد استاد بود. استاد یعنی پیغمبر اسلام/ حتی بسیاری از بزرگان و نویسندگان و فلاسفه‌ی خارجی نیز علی را مثال زدند به عنوان یک شخص ایده‌الی یعنی کسی که تمام

صفات لازمه‌ی الهی در او هست. ۲۲

می‌گوید: «سیزده بدر، چهارده به تو»/ سیزده، بدر شد چهارده‌ی که به تو می‌آید، این چهارده باید مجموعه‌ی تجربیات بیشتر باشد/ انسان باید سعی کند، شادان باشد و شاد. هم خودش شاد باشد، هم ایجاد شادی کند/ سعی

کنید قیافه‌تان، قیافه بطورکلی برای مردم شادآور باشد
اما خیلی قیافه‌ها هم هست که ظاهرش شادآور نیست ولی
در معنا شادآور است. یک قاعده‌ای هست در روانشناسی
امروز می‌گویند و آن این است که هر ژست و حالتی که
بدن‌تان بگیرد، روحیه‌تان دنبالش می‌آید/ خیلی اوقات از
بعضی قیافه‌ها نور ایمان تراوش می‌کند البته
تراوش می‌کند، تمام نمی‌شود برای اینکه هر چیزی
که تراوش کند، تمام می‌شود ولی نه، نور ایمان تراوش کند،
تمام نمی‌شود. ۲۸

تبریک می‌گویم، تبریک همیشگی یعنی همیشه در
حالت تبریک هستم به همه‌ی برادران و از همه‌شان هم
التماس دعا دارم/ از همه هم التماس دعا دارم اگر قصوری
شد من را ببخشید. قصور یا تقصیر یا هر چه بوده از جانب
من بوده یعنی از جانب بشریت من و الا اگر از جانب برادری
است که با همه برادریم. ان شاء الله. ۳۳

فرهنگ و عرف مردم غیر از زبان‌شان، مطالب دیگر هم
دارد و همه‌شان مهم است. آن مجموعه‌ی آنهاست که
می‌گویند «ملت»/ خوب است که عرف و عادات را یاد
بگیریم/ در رعایت آثار و افکار و عوالم زندگی اجتماعی

خانم‌ها دقیق‌تر از آقایان هستند و زودتر درک می‌کنند / در واقع اصلاً حیاتِ من عبارت است از این فعالیتِ فکریِ من / من خودم از خیلی پیش از سنّ هجده، نوزده سالگی ام دست به قلم بردم. مدّتی بعضی روزنامه‌ها دنبال می‌کردند که یک نوشته‌ای از من بگیرند. بعد که آمدم در قضاوت ناچار شدم سکوت کنم. سکوت هم، یکی سکوت زبان است، یکی سکوت دست است چون دستم آن چیزی را می‌نویسد که زبان می‌تواند بگوید / کسی که از یک جهتی به دیگری علاقه‌مند است، به تمام حالات او علاقه‌مند است، حتّی به سلیقه‌های غذایی. ۳۵

درباره‌ی ایده‌ی انسانِ کامل / غیر از خداوند، انسانی کامل نیست و کامل هم قاعدتاً این است که باید هر انسانی بتواند تمام نیازهای خود را برآورد / در یک لحظه ممکن است یک انسانی، انسان کامل تلقّی بشود ولی یک لحظه‌ی کوتاه زودگذری است. مثلاً انسان‌هایی که مثال می‌زنم برای انسان کامل، پیغمبر و ائمه است / در انسان‌ها هیچکس کامل نیست یعنی کاملی که نیاز به هیچکس نداشته باشد / خداوند هم انسان را با نیازهای مختلف آفریده، هر انسانی فکر کند که بطور کلی بی‌نیاز است، وقتی فکر کند، می‌بیند

بی‌نیاز نیست، به هر کسی نیاز دارد. اگر عالم را هم در
اختیارش بگذارند، بی‌نیاز نیست / انسان هم غیر از آن
نیازها یک درجاتی دارد در هوشیاری اش. ۴۲.....

فهرست جزوات قبل ۴۶

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هرچه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، گفت‌وگوهای عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة)، شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق)، شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و روبا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری، پرسش و پاسخ‌های عرفانی، مصافحه، حجاب، عشق، خطبه‌ی سلسله‌الاولیاء) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می‌نویسد یا مطلبی می‌گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی‌رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی‌توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می‌شود و منتشر می‌گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده‌ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته‌ام جواب ندادید. آخر می‌گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه‌ای که آنها سلام می‌رسانند، التماس دعا می‌گویند، همان لحظه، دعا و خواسته‌شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می‌رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می‌شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی‌شود این کار را کرد، نمی‌رسیم.

بنابراین درباره‌ی سؤال که در ذهنتان پیدا می‌شود، حتماً جواب داده‌ام. این جزوه‌هایی هم که درمی‌آید، برسید که چه موقعی جواب داده‌ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیابید و برسید. مثلاً می‌نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر

ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟ برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

الحمد لله این ایام عید را ان شاء الله به خوشحالی گذرانده ایم. اصلاً عید هم برای همین است که هر چند وقتی اگر ما یادمان رفت که چطوری زندگی کنیم، چند روزی آزاد می‌گذارند که ببینیم چطوری است، باید تمام عمر همانطوری زندگی کنیم. البته نه اینکه تمام عمر بخوریم و راه برویم کما اینکه بعضی از عیدها اینطوری می‌شود: بخور و راه برو ولی نه! فعالیت و خوشحالی و دیدن با یکدیگر این اثر را دارد. خداوند همه‌ی مخلوقات، همه‌ی جاندارانی که آفرید، با گل آفرید و فوت کرد، جان داد، بعد اینها را رها کرد ولی انسان را رها نکرد. شما ببینید دو تا کبوتر، در اینجا و در یک جای دیگر که آنجا هم آب و هوایش مثل ایران باشد، زندگی‌شان یک طور است، هیچی از هم یاد نگرفتند، نه این کبوتر از آن کبوتر، نه آن کبوتر. هر دوی این کبوترها از گربه می‌ترسند و حال آنکه مادرشان اصلاً نمی‌داند گربه چه حیوانی است، چیست ولی می‌ترسد. همه‌ی آن چیزهایی را که باید زندگی کنند، در درون خودشان آفریده یعنی می‌دانند باید از این حیوانی که چهار دست و پا راه می‌رود، دوری کنند، بعد هم از این حیوانی که دو پا دارد از آن

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۶/۱/۱۶

هم دوری کنند، بترسند. هم آنها می‌ترسند هم اینها. البته یک تفاوتی که می‌بینیم این مال آنها نیست. ما گنجشک‌ها و کبوترهایی در باغ‌های خارجی می‌دیدیم که کسی نان می‌ریخت در کف دستش گنجشک می‌آمد روی دستش می‌نشست این را می‌خورد و من ندیدم که یکی از این گنجشک‌ها شکار شده باشد، شکار توسط انسان، همان انسانی که دستش را گرفته ولی در اینجا نه، از یک فرسخی آدم را که ببینند، پرواز می‌کنند. این مال تربیت است. خداوند نشان داده یک چیزهایی هست، مثل فیلم‌هایی که نوشته «مومیایی»، یک وقتی یک فیلمی نشان می‌دادند در درون اینها چیزی قرار دادند که طبق آن دستوری که در درون اینها هست، راه می‌روند، دیگر محتاج به دیگری نیستند. حتی محتاج به انسان نیستند، خود انسان نمی‌داند این علفی که بگند، این سمی است یا می‌تواند بخورد، باید به کتاب‌ها رجوع کند. حالا قبلاً که کتابی نبود، آنها چطوری می‌فهمیدند؟ به هر جهت انسان خودش نمی‌داند، اما همان علف را، علفی که فرض کنید در ایران می‌روید، بگذارند جلوی یک اسب، آستر، یک کبوتر فرنگی خودش نگاه می‌کند بو می‌کند و نمی‌خورد. محتاج به آن همه کتاب نیست و حال آنکه این آقای گیاه‌شناس چقدر درس خوانده! ابتدایی،

متوسطه، دانشگاه، مطالعه تا حالا یک چیزی می‌فهمد ولی آن یکی نه، آن یکی گاوآهن می‌چرخانده علف را می‌کند می‌اندازد دور، یا علف می‌کند می‌خورد، هیچ محتاج به آن چیزها نیست.

خداوند در اینجا خواسته است یعنی ما فکر می‌کنیم «خواسته است» و الا اراده‌ی خداوند را که کسی نمی‌فهمد، خداوند یک کارهایی می‌کند، ما خودمان باید بکوشیم که مصلحتش را درک کنیم. شاید هم همه‌ی مصلحت‌هایش را درک نکردیم ولی بالاخره کوشش کنیم که مصلحت را درک کنیم. اما آن یکی، آن روستایی نه! برای اینکه آن زحمت نکشیده، آن برگشته شده مثل کبوتر، مثل آهو، اینها بو می‌کنند و می‌فهمند که این علف را بخورند یا نخورند ولی ما نمی‌توانیم. ما حتی مثلاً مریضی که داریم که دکتر می‌گوید، می‌نویسیم آب زیادتر بخورد، نان نخورد، قند نخورد، شیرینی نخورد، چی‌ها بخورد، اینها را می‌نویسیم بعد حتی یک مورد جدیدی پیدا می‌شود، نمی‌دانیم این را چه کارش کنیم. بخوریم، نخوریم؟ نه! و حال آنکه برای یک روستایی چیز جدیدی نیست. اینجا ما چند نکته از این می‌فهمیم: اولاً اینکه هدف از تولید انسان و به وجود آمدن انسان همین است که زنده باشد، هدف دیگری ندارد. حیوانات را می‌بینیم فقط دارند می‌گردند،

یک چیزی غذایی پیدا کنند می‌خورند، کار دیگری ندارند مگر یک کارهایی به آنها بدهیم. پس بدانیم که باز هم آن کارها مؤثر است، همین حیواناتی که می‌بینید و رام انسان هستند، انسان یک فکری، یک چیزی به آنها داده، یک روش خاصی گرفته که این انسان اضافه بر آن چیزهایی که داشته، یک چیز جدید اینجا یاد گرفته است. پس می‌بینیم در این حیوان، هم طبیعت هست و هم یاد گرفتن. بعد بزرگتر که می‌شود یا حیوانات دیگر را ببینید، قسمتِ فطریِ آن که خودبه‌خود می‌شناسد، ضعیف می‌شود. آن قسمت قوی می‌شود تا به انسان می‌رسد، در انسان خداوند مجبور کرده که یاد بگیرد بشر، متکی به فرمان خداوند و متکی به آن فطرت نباشد ولی در حیوان نه! حیوان مگر ما کاری داشته باشیم، یک حیوانی را تربیت می‌کنیم، آن هم تربیت حیوان برای هر چیزی نیست، مهارت می‌خواهد و در بعضی مسائل است.

یک چیزی که هست گربه با جوجه ارتباط ندارد ولی یک نفر یزدی بود از فقرا، شیخ محمد یزدی بُه‌بُه به او می‌گفتند، این به ما نشان داد گفت نخیر! این چند تا جوجه داشت، گربه هم داشت، اینها را نشانِ گربه می‌داد، گربه فرار می‌کرد. به جای اینکه جوجه را بگیرد بخورد، فرار می‌کرد، در می‌رفت. این تسلط بر

حیوان است، از همین جا این توجّه را بکنیم که خداوند می‌خواسته است (انسان) بر حیوان، مسلّط باشد در مقابل این موهبت که به ما داده، به ما اجازه داده بر همه‌ی حیوانات مسلّط باشیم، از ما یک چیزی می‌خواهد. مفت و مَجّانی نیست شیر که از غرّشش می‌ترسیم، شیر را مرهون ما کرده که با شیر بازی می‌کنند، دیدید.

یا یک سوسک کوچک، یک آدمی این را می‌بیند می‌ترسد، از سوسک می‌ترسد، در می‌رود. خواسته به انسان بفهماند: نگاه کن! این تویی، تو خودت هم اینطوری هستی، من تو را نگه داشتم که مسلّط باشی بر همان. اینها همه درس است. در خود خلقت، خلقت ما درس است. اینکه در قرآن خیلی جاها نوشته که نگاه کنید خلقت خدا را ببینید، قدرت خدا را ببینید یعنی همین نکات را درآورید، بگویید ببینید و خودتان از آن استفاده بکنید، ان شاء الله.

البته عیدها را هم آفریده که تفریح‌تان هم ضمناً باشد، اگر شیر نشان‌تان داده عید را هم گذاشته که همه‌ی این چیزها را ول کنید و خوشحال باشید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

آنچه لازمه‌ی یک زندگی معمولی الهی یعنی زندگی معمولی‌ای که مورد تأیید و توجّه خداوند باشد، بیان شده، گفته‌اند، ما هم در مجالس بحث کردیم و حالات درویشی هم که داریم، عباداتی که از این حیث گفته شده، برای تحقق همان حالات است یعنی برای اینکه بتوانیم آنطور باشیم.

ان شاء الله خداوند به همه‌ی بندگانش توفیق عنایت فرماید، به هر اندازه باشد، ما البته بالاترین اندازه را از خدا می‌خواهیم ولی دیگر رحم و شفقت خداوند هم اقتضاء می‌کند که به ما مرحمت کند ولی لیاقت خود ماست که قدرت جذب این محبت را ندارد.

ان شاء الله خداوند این قدرت را به ما بدهد و بتوانیم امسال و سال‌های آینده را مطابق خط و روشی که خودش معین کرده، رفتار کنیم، ان شاء الله.

از همه التماس دعا دارم، ان شاء الله همه‌تان سلامت باشید، همه‌مان سلامت باشیم و هر کدام دعاگوی همه باشیم. هر یک از ما دعاگوی همه، ان شاء الله.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۶/۱/۱۸ (جلسه برادران ایمانی)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

در فرهنگ‌های قدیمی و همین‌طور در نوشته‌جات و بعضی کتاب‌هایی که نوشته شده، این عبارت «تعلیم و تربیت» را می‌بینیم، هر دو تا را کنار هم گذاشته: «تعلیم و تربیت».

تعلیم که یعنی یک چیزی را که بلد نیستیم، یاد بگیریم که همه می‌دانیم، هندسه را می‌شود تعلیم داد، هیئت را تعلیم داد و اینها را تعلیم داد. اما یک چیزهایی هست که نمی‌شود تعلیم داد، یک چیزهای خاص خودش است. این هم هست که بسیاری از مسائلی که تعلیم داده می‌شود یعنی دانشش به ذهن شنونده با بیان منتقل می‌شود، در ضمن آن، تربیت هم دارد یعنی تعلیم و تربیت با هم است.

از این قبیل است رجال علمی و اخلاقی قدیم که مثلاً غالب این علمای بزرگ، علمای آنوقت‌ها، علمای مذهبی بودند بیشتر. غالب اینها هم درس خوانده بودند و در مقام درس خواندن و تحصیل علم فقه یک موقعیتی به دست آورده بودند. فرض بفرمایید مثلاً خود خپام را که قاعدتاً شما می‌گویید، فکر می‌کنید که این اصلاً جدول ضرب بلد نیست، جمع نمی‌داند چیست، تفریق ...

و حال آنکه همین اشخاص، همین اشخاصِ مثل خیّام در مسائل مذهبی هم یک نظریاتِ بسیار جالبی می‌گفتند و داشتند. البته در این نظر که به اینها می‌گفتند دانشمند، آن جنبه‌ی علمی اساسی‌شان را می‌گفتند یعنی خیّام ضمن اینکه خودش اطلاعات فقهی داشت ولی به او فقیه نمی‌گفتند. اصطلاح منجم، ریاضی‌دان به او می‌دادند، آنهای دیگر در او نهفته بود یعنی عملاً تعلیم و تربیت با هم جلو می‌رفت. حالا منتها می‌بینیم که شاگردانی ریاضیات خوب بلدند، اما اصلاً آداب ظاهریِ یک چیز خیلی کوچکی از تربیت را بلد نیستند و آن حالت علاقه‌مندی به دیگران که نسبت به مردم بخواهد مثلاً کوچکی کند، در آنها دیده نمی‌شود.

تعلیم را از تربیت جدا کرده‌اند. البته تا این حدّش اشکال ندارد ولی وقتی جدا کنند هر کدام از اینها یعنی چه تعلیم و چه تربیت، در راه کوششی که می‌کند، به قلمرو آن مسائل دیگر هم نظر می‌کند. فرض بفرمایید مثلاً خیّام وقتی که ریاضیات می‌خواند، بنا به عقیده‌ی متداول آن زمان از آثار سیّارات اسم می‌برد، همه را به اصطلاح جزء علمش می‌آورد و روی آن هم مبنایی می‌دهد ولی با این اعتقاد می‌بینیم در بعضی از رباعی‌هایش برعکس است اصلاً،

یک چیز دیگر است. رباعی جالبی که دارد می‌گوید:

در گوش دلم گفت فلک پنهانی

حکمی که قضا بود ز من می‌دانی؟

در گوش دلم، نه در گوش معمولی. پنهانی هم این حرف را زده. از شَرّ اینکه نگویند خیّام چنین است، چنان است ولی در اینجا همین مسأله‌ی کسانی را که درس خوانده‌اند و پنهانی یک چیزهایی را بلدند، مطرح می‌کند.

اوایل زمان رضاشاه یک فرهنگستانی ایجاد شد که لغاتِ قدیم فارسی را که معنایش در نظرِ مردم گم شده بود، دومرتبه زنده کرد و بعضی از این اصطلاحات خیلی خوب بود و جا افتاد. من جمله اصطلاحاتی که در هیئت به کار برده بودند و همینطور در تاریخ ولی بعد دیگر چون زیاد اغراق و مبالغه می‌کردند یک لغات خیلی بی‌معنی‌ای هم درآمد که مردم مسخره می‌کردند، بالاخره عملاً تعطیل شد.

مثلاً برای تلفن حالا هر لغتی برایش پیدا کنند اثر نمی‌کند. مردم همان تلفن می‌گویند. این هم اشکالی ندارد برای اینکه با همان اختراع خودِ تلفن، خودش هم هر جا برود، نامش هم باید برود و این چیز منتها به صورت غلطی در مدارس ایجاد شد و ما

برای اینکه مسائل را بهتر بفهمیم، در همین لغاتی که فرهنگستان ما درست کرده باید دقت کنیم و از همان‌ها به اصطلاح مدل بگیریم برای فهم همه‌ی این لغات.

لغات و جملات و کلمات و سالیلی است که انسان‌ها به وسیله‌ی تمسک به قرآن یا راهنمایان با دیگران ارتباط پیدا می‌کنند و این ارتباط با دیگران باعث استحکام می‌شود. به همین حساب هم زبان مشترک و خط مشترک را یکی از ارکان ملیت گفته‌اند یعنی در واقع فرض بفرمایید زمان یک خرده قدیم‌تر، تاجیکستان و ترکمنستان و این مناطق، فارسی حرف می‌زنند ولی ما آنها را ایرانی نمی‌دانستیم برای اینکه فارسی نمی‌نویدند، خطشان و کلماتشان غیر از کلمات ماست و حال آنکه با اندک کوششی این ملت‌ها به هم نزدیک می‌شوند.

این تقسیم‌بندی مختلف هم به نام‌های مختلف ملی موجب تفرقه شده و حال آنکه مثلاً خود ایرانی، فارسی، با همین زبان و حتی با خط می‌توانید به تاجیکستان صحبت کنید. عراق که اصلاً مثل یک شعبه و یک نمونه‌ی ایران شده و اینها همه عواملی است که یک کنایه‌ای از آن، اشاره‌ای از آن، در تورات هم حتی آمده است.

در مورد زندگی حضرت نوح از قول خداوند می‌گویید که مردم خیلی طغیان کردند، من می‌خواهم اینها را متفرّق کنم که اینطور با هم نسازند این را خداوند می‌گوید و نتیجه‌اش هم همین است که می‌بینیم. از همان روز اول مرتّب تعداد ملّت‌ها، ملیّت‌ها زیادتر شده و در دنیای امروز و با تمدّن امروز یک چیز واجبی هم هست یعنی نمی‌شود همه‌ی ملیّت‌ها را حذف کرد. ملیّت‌ها باید در جای خودشان باشند منتها ملیّت‌های مختلف با هم مثل دو تا برادر باید زندگی کنند. در آن صورت اول این ملّت‌ها صلح بین خودشان را و بعد هم صلح با ملّت‌های دیگر را ترویج کنند، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ماسوی فکندی همه سایه‌ی همارا

امروز تولّد مولی علی است که اولاً بنا بر اعتقاد ما شیعیان از
اول تولّدش پاک است و معصوم. این همه احساسات ما به خاطر
علی یعنی به خاطر دلِ خودمان، علی‌ای که در دلِ ما جا دارد
انجام می‌دهیم که ابراز احساساتِ ما هم به وسیله‌ی فریاد، سلام و
امثال آن نشان می‌دهد، نه جلوه‌های سیاسی‌کار. علی ای همای
رحمت، «هما» پرنده‌ی بسیار متبرّک و مقدّسی است که یا واقعیتِ
جسمی و خارجی هم دارد و یا فقط در ذهن ماست ولی این هست
که تربیت‌کننده‌ی همه‌ی ما، همه‌ی شاگردان علی به عهده‌ی او
بود و هما برای همه گردشی داشت، کم و زیاد. در مورد علی، هما
مظهر کامل بود یعنی تمام خصوصیاتِی که در یک بشرِ نزدیک به
خداوند متصوّر است، حضور داشت. تمام صفات در او متجلّی بود.
البته در مدح مولی علی خیلی‌ها زبان گشاده‌اند، غالباً هم به این
منظور است که بیانشان رنگ بگیرد، بیانشان شیرین باشد بعد از
آن چون نام علی شیرینی تمام جهان است. بیشتر از جنبه‌ی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح سه‌شنبه، میلاد حضرت علی ع، ۱۳ رجب ۱۴۳۸
قمری مطابق با ۱۳۹۶/۱/۲۲ (جلسه برادران ایمانی)

سخاوت و کرم آن بزرگوار ذکر کرده‌اند. خودش مانند یک کارگر ساده‌ای کار می‌کرد. مشهور است که می‌گویند هزار درخت خرما یعنی نخلستان خرما ایجاد کرد و وقف کرد. در تمام این مراحل، دوستی‌های اهل ظاهر را به چیزی نمی‌گرفت ولی البته برای خاطر متقاضیان آنها را اجرا می‌کرد.

معمولاً چون شعرا در جمعی شعر می‌گویند که این شعر باید به زبان آن مخاطب باشد. این شعر را بفهمند، این است که بیشتر اشعار در مورد ظواهر حکومت علی بود. معنای حکومت علی چیز دیگری بود، به قول مولوی که در مورد مثنوی گفته ولی در این مورد هم هست، می‌گوید:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم

پوست را بهر خران بگذاشتیم

در مورد صفات عالی‌ه‌ی علی علیه السلام اگر دقت کنیم، در تمام جهات، تمام صفات، از همه پیش‌تر بود عده‌ای دنبال علی بودند و امیدوار بودند که به راه او ادامه دهند. مهم‌تر از این صفت‌های ظاهری یعنی این علاقه‌مندی به دنیا و زخارف دنیایی، علی تمام صفات خوب را داشت. علی در ضمن اینکه دلبستگی به هیچ‌یک از امور مالی نداشت ولی فعال‌ترین بود. شاید بیش از همه‌ی مردم

آن زمان نخلستان ایجاد کرد چون آنجا محیطی است که فقط نخل می‌شود پرورش داد و فعالیت علمی آنجا هم همین نقش است. علی علیه السلام هم به این کار می‌پرداخت یعنی به ما نشان داد که در کار دنیا مثل یک نفر دنیاپرست (یعنی به اندازه‌ی آن، نه مثلش) فعال بود و در کار آخرت هم بهترین شاگرد استاد بود. استاد یعنی پیغمبر اسلام، بارها از علی تعریف کرده بود. از فداکاری‌های علی در راه اسلام، از گذشت‌ها و فداکاری‌های بزرگی که برای خانواده داشت و تمام صفات دیگر یعنی در واقع خداوند، نه تنها در این دو قسمت بلکه این دو تا مصداق را من به‌عنوان نمونه ذکر کردم و الا در هر قسمتی، انگشت روی هر صفتی بگذاریم حدّ اعلایِ حُسنِ آن صفت در نزد علی بود. علی وقتی صحبت چکامه‌ی شعرا و ادبا می‌شد، نشانه‌هایی که داشت یعنی همین اشعار را قرائت می‌کرد که از تمام شعرای جهان بود بطوری که در کتاب‌ها مانده است یعنی اگر در مجلسی می‌نشست که مجلس علم بود به اندازه‌ای مسلط بود که حتماً در خاتمه‌ی آن مجلس خطبا می‌گفتند که علی مهم‌ترین استادی است که دیده‌اند.

علی وقتی خلیفه‌ی ظاهری شد، لغتاً خلیفه یعنی جانشین،

علی واقعاً خلیفه‌ی پیغمبر بود ولی چون گردش تاریخ این لغت را عوض کرد، عملاً لغت را عوض کرد یعنی علی را خلیفه نمی‌دانستند تا وقتی که خود علی به خلافت رسید. این است که خلافت یک منصب دنیایی شناخته شده بود. وقتی علی به خلافت رسید، خیلی‌ها نمی‌شناختند. همین داستانی که به اصطلاح چند بیتش را خواندم این از شعرایی است که دیگران، غیر فقرا به آن توجه داشتند. غیر فقرا نیز وقتی کاری داشتند می‌دانستند کسی که به حرفشان گوش می‌دهد و احیاناً کاری می‌کند، علی است. به این دلیل خدمت علی می‌آمدند.

از لحاظ عظمت، علی همینطور بود. علی یک وقت خلیفه بود. شب‌ها با لباس مبدل یا تک و تنها راه می‌رفت ببیند مردم چه می‌گویند. از خلافت او راضی هستند؟ عدالت رایج شده یا نه؟ دید در یک گوشه‌ای منازل در جنگ‌ها خراب شده بودند، زنی نشسته بود با دو بچه‌ی کوچک کنارش و دارد گریه می‌کند، ناسزا العیاذ بالله به علی می‌گوید علی ع جلو رفت بعد از احوالپرسی از او، گفت علی را می‌شناسی؟

گفت: بله، علی چنین و چنان. خوب تحقیق کرد، پرسید از این زن که چرا گریه می‌کنی؟ و این بچه‌ها کی هستند؟

گفت: من، شوهرم از دوستان علی بود و در لشکر علی بود. علی او را به جنگ بُرد، کشته شد. من ماندم و این دو تا بچه و هیچ امرار معاشی نداریم.

علی متوجّه شد برگشت به خزانه و از بیت‌المال، حواله‌ای چیزی برای زندگی روزمره‌ی اینها گرفت و برگشت. البته این ظاهراً یک کاری است که حتی ممکن است آن مبلغی که به این داده شده یا آن غذایی که به این زن داده، خیلی مبلغ جزئی باشد ولی این توجّه به کار علی که وقتی شنید به حق گریه می‌کند و از روی سوز دل و جهل به علی ناسزا می‌گوید از خودش خیلی ناراحت شد و گفت چرا در حکومت من باید اینطور گرسنه‌ها باشند؟ برگشت و غذا برد. ما، در حکام امروز و دیروز و پریروز بلکه تمام این ایام حکامی سراغ نداریم که شخصاً خودشان این کارها را تقبل کنند. به همین جهت حتی بسیاری از بزرگان و نویسندگان و فلاسفه‌ی خارجی نیز علی را مثال زدند به عنوان یک شخص ایده‌الی یعنی کسی که تمام صفات لازمه‌ی الهی در او هست. این علی چنین شخصی بود که جامعه را مأمور هدایتشان بود و ما او را دیدیم و چقدر شقاوت می‌خواهد که

چنین شخصی را از روی دشمنی و عناد از بین ببرند.
حالا ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که جای پای علی
را توتیای چشم کنیم و بالا ببریم، به نحوی که همه ی ما متوسل
به اینها بشویم، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

این دوازده، سیزده روزی که زندگی مان متحوّل می‌شود، گذشت. دومرتبه یک زندگی عادیِ همیشگی خواهیم داشت و امیدوارم که این زندگیِ جدید با تجربه‌ی زندگیِ قدیم باشد یعنی آنچه قدیم بوده، حالا فکر نکنیم که عمرمان را از دست داده‌ایم. غالباً اینطور فکر می‌کنند، نه تنها در این ایام بلکه همیشه در این فکر هستند که عمرمان را از دست دادیم. البته اگر این کار، این تشخیص از روی خصوصیت باشد و بعضی مسائل زندگی را در نظر بگیرد، خوب است. برای همان‌هایی که در نظر گرفته، یک برنامه‌ی جدیدی ایجاد می‌کند. این برنامه‌ی جدید، آن چهارده به توست. می‌گوید: «سیزده بدر، چهارده به تو»، این، آن برنامه است. بنابراین برنامه‌ی سیزده بدر را شما فکر کنید سیزده، بدر شد چهاردهی که به تو می‌آید، این چهارده باید مجموعه‌ی تجربیات بیشتر باشد. البته ظاهر امر خیلی مقبول به نظر می‌رسد، این است که انسان باید سعی کند، شادان باشد و شاد. هم خودش شاد باشد، هم ایجاد شادی کند. بعضی چهره‌ها هست که آدم می‌بیند، ایجاد شادی می‌شود. مثلاً فرض کنید شما چهره‌ی زلیخا را در فیلم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۶/۱/۲۳

دیدید یا چهره‌ی حضرت یوسف علیه السلام را دیدید این چهره و قیافه به نظر شما شورانگیز، شادانگیز می‌آید. سعی کنید قیافه‌تان، قیافه بطور کلی برای مردم شادآور باشد اما خیلی قیافه‌ها هم هست که ظاهرش شادآور نیست ولی در معنا شادآور است.

یک قاعده‌ای هست در روانشناسی امروز می‌گویند و آن این است که هر ژست و حالتی که بدن‌تان بگیرد، روحیه‌تان دنبالش می‌آید. بنابراین همیشه قیافه‌ی شاد بگیرید اما شاد هم این نیست که مثلاً بگویید اخم نکنید. همه به من می‌گویند: چرا اخم می‌کنی؟ اخم تنها نیست. اخمی که توأم باشد با عصبانیت، با ناراحتی، اینهاست که اینها در دید و بازدید و رفت و آمدهای معمولی که زیاد هم هست، دیده می‌شود یعنی برای اینکه قیافه‌تان شاد باشد، همیشه ژست شادی بگیرید، نه آنقدری که غیر طبیعی باشد. مثلاً شمر یک اسم عربی است، اسمی است، به همه‌ی اشخاص می‌توانند بدهند. می‌گویند قیافه‌اش مثل شمر است. شمر را من نمی‌دانم، ندیدمش برای اینکه خیلی پیش از من بوده ولی نمی‌دانم چه بوده، قیافه‌اش چطوری بوده ولی معمولاً در نظر ما وقتی در تابلوها یا نمایش‌ها شمرها شمر را می‌خواهند نشان بدهند، با قیافه‌ی ترسناکی نشان می‌دهند. همینطور ابن ملجم، اینها را در

نظر ما با قیافه‌ی مبهم نشان می‌دهند، قیافه‌ی ناروا، حالا صحیح یا سقیم بوده ولی در نظر ما اینطوری است و بعد از این هم هر وقت کسی بخواهد تئاتری بنویسد و یا امثال این نقاشی‌ای بکند، شمر را به همین صورت درمی‌آورد و اگر گفتند نه آقا! شمر اینطور نیست، می‌گوید: «من آن شمر را نمی‌خواهم». شمر را بخواهی یا نخواهی اینطور است ولی مع‌ذلک راهی که تا حدّی می‌شود روحیه را تغییر داد، همین تغییر شکل است منتها قیافه‌ی شاد بگیرد، شادی. اگر قیافه‌ی ناجور بگیرد همانطوری که این خودتان هستید که این صورت‌تان را درآوردید، همانطور می‌شود. به این طریق این یک راهی و یک سلوکی است.

مردم هم از اینطور قیافه‌ها همانطوری که قیافه نشان می‌دهد، قضاوت می‌کنند. می‌گویند: «فلان کس آدم بد اخمی است». می‌روید می‌بینید که بد اخم است ولی یک خرده حرف که زد، چنان مهربان است که خودتان از تصوّر غلط ناراحت می‌شوید اما به همین طریق اگر می‌خواهید قیافه‌ی شاد بگیرید، قیافه‌ی ناشاد بگیرید. که فیلم بردارها و اینها خیلی در این قسمت دقت می‌کنند و یکی از دلایل موفقیت ستارگان سینما و تئاتر و اینها این است که اینها مطابق فکر و سلیقه‌ی خودشان زُل انتخاب می‌کنند.

مثلاً می بینید که یک دنیایی است مثلاً، در این دنیا که همه رقم چیز هست، این آقا فقط این رشته را انتخاب می کند دیگری را طرد می کند. حالا معکوسش هم هست یعنی اگر قیافه ی بد اخم انتخاب کردید، همه جا به همان اسم معروف می شوید. این در جنبه ی هنری این هنرمندانی که بازی می کنند. جنبه ی معکوسش این است که خیلی اوقات قیافه گرفتن مؤثر در شکل می شود. اینکه دیگر خیلی طبیعی است و می بینیم در اثر. وقتی شما واقعاً عصبانی هستید از یک چیزی، از خانواده تان عصبانی هستید قیافه ای که نشان می دهید یا قیافه ای که هست، یک طور دیگر می شوید. همان مقداری که توانسته اید آن شکل را عوض کنید، همان مقدار موفقیت است. بنابراین توصیه ی من این است که همواره این سیزده روزی که گذشت و همه اش ما قیافه ی شادی به خودمان می گرفتیم، همین قیافه را همیشه داشته باشیم، این یک موهبتی است که از دیدار شما دیگران شاد بشوند، سرحال بشوند. اما این حالت در مورد درویش ها یک جهت اضافی هم دارد و آن جهت ایمانی است. خیلی اوقات از بعضی قیافه ها نور ایمان تراوش می کند البته تراوش می کند، تمام نمی شود برای اینکه هر چیزی که تراوش کند، تمام می شود ولی نه، نور ایمان

تراوش کند، تمام نمی‌شود. آن دیگر به اختیار خودتان نیست در آنجا باید معکوس باشید یعنی همینطوری که در اینجا شما مؤمنی به نظر می‌رسید در آنجا هم آدم مؤمنی به نظر برسید و قیافه‌ی ایمانی بگیرید. البته در اینجا یک حالت دیگر هم اضافه می‌شود و آن حالت ریاکاری است.

آنچه این روز سیزده دارد، بین روزهای داخل این سیزده روز تقسیم می‌شود. این است که سیزده روز ما، هر سیزده روز را جشن می‌گیریم. جشن می‌گیریم برای چه؟ برای اینکه یادمان بیاید که ما این سیزده روز را آزاد بودیم، سرخود بودیم و به امر خدا اطاعت نکردیم سیزده روز گذشت، حالا می‌خواهیم بیرونش کنیم. برای بیرون کردنش هم جشن می‌گیریم، آنوقت سیزده را که به در کردیم، چهارده به تو می‌شود. اینها فکری است که در ذهن بشر اولیه و بشر وحشی می‌آمده ولی حالا نمی‌دانم به‌عنوان رسم که مانده، آن حالت سیزده بدری را داشتند و بعد روز سیزدهم را که بدر کردیم، دیگر زندگی عادی داریم. امیدوارم که همه‌ی ما سیزده را که به در کردیم، یک چهارده بسیار مبارک و با صحتی را استقبال کنیم، ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

از همه‌ی اخوان معذرت می‌خواهم که من کماکان روی صندلی نشسته‌ام برای اینکه برایم نشستن روی زمین مشکل است. بعد از آن تبریک می‌گویم، تبریک همیشگی یعنی همیشه در حالت تبریک هستم به همه‌ی برادران و از همه‌شان هم التماس دعا دارم.

امسال چون اتفاقاً ایام عید من مریض بودم نتوانستم به آقای افشار یا آقایان دیگر کمک کنم که یک صورت منظم مثل هر سال تهیه بشود. این است که امسال خیلی کارهایمان بی‌نظم است، همه‌ی بی‌نظمی‌ها را گردن من بیندازید برای اینکه در واقع این گردن باریک من تحمل این چیزها را هم کرد، تحمل کسالت‌ها را هم کرد، این هم رویش، ان شاء الله.

خیلی متشکرم از همه‌ی آقایان که مجلس انسی هم اضافه بر آنچه داشتیم تشکیل دادیم، به هر بهانه‌ای باشد.

ان شاء الله همیشه سلامت و خوش باشید، اعیاد نوروز هم مرتباً مسلسل وار خداوند برای شما مبارک گرداند و خود و

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۶/۱/۲۶ (جلسه شرفیابی خدام)

خانواده همه سلامت باشید، ان شاء الله.

از همه هم التماس دعا دارم و باز مجدد می‌گویم اگر
قصوری شد من را ببخشید. قصور یا تقصیر یا هر چه بوده از
جانب من بوده یعنی از جانب بشریت من و الا اگر از جانب
برادری است که با همه برادریم، ان شاء الله. متشکرم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

دیروز این بحث را شروع کردیم که از اول خلقت تا آخر، چطور چیزهایی، چه مسائلی تغییر نمی‌کند و چه مسائلی برحسب اینکه مال کدام ولایت، ایالت باشد تغییر می‌کند؟ ولی مفصل است تا هنوز ادامه هم دارد، ان شاء الله جلسات بعدی. اما این مسأله را فعلاً زیاد مهم نمی‌گیرند کما اینکه مثلاً یک هندی وقتی می‌رود به آمریکا همان عادات و رسوم آنجا را دارد، سلام و علیکش و خداحافظی‌اش و احتراماتش، همه همانطوری که اینجا رفتار می‌کرده، آنجا هم همانطور رفتار می‌کند. قدیم بیشتر اینطور نبود یعنی مردم عادت کرده بودند که به هر ولایتی، هر جایی می‌روند، طبق رسوم آنجا صحبت کنند و طبق زبان آنجا صحبت کنند. حتی داستانی هست که به عنوان مثال می‌زنند حالا صحیح یا سقیمش را کار نداریم ولی این داستان بسیار جالب است و آن اینکه صاحب قاموس، قاموس یک کتابی است که لغات مثل دیکسیونر، دیکسیونر زبان عربی، عربی آن قدیم، عربی حالا هم البته هست، ریشه‌های اصلی لغات را می‌گوید ولی خیلی لغات در دوران‌های امروز ایجاد شده که او ندارد. به هرجهت این لغات

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۶/۱/۲۷

عربی را می‌گویند. صاحب قاموس یک مرد دانشمندی بود، اهل گردشِ دور دنیا و در یکی از قبایل عرب که آمده بود، می‌خواست زنی بگیرد. گفتند رسم آنجا این است که به غیر عرب زن نمی‌دهند. زن حاضر نیست برود به غیر عرب، به خصوص عجم، عجم یعنی فارسی که تو عجم هستی؟ گفت: نه! منم یک عرب هستم از بیخ عرب. بعد بالاخره قبول کردند، تحقیق کرد. وقتی این گفت من عربم و زبانم عربی است و اینها قبول کردند، ازدواج کرد. در همان حجله موقع ازدواج چراغ اتاق‌شان روشن بود، می‌خواست به زنش بگوید چراغ را خاموش کن، به عربی گفت: *أَقْتُلِ السِّرَاجَ*، چراغ را بکش. زن این را که شنید، بلند شد چراغ را کُشت بعد هم گفت: برو بیرون اصلاً. گفت: چرا؟ گفت: تو عرب نیستی، به زور لغات عربی یاد گرفتی و عرب نیستی. بالاخره این داد و بیدادش بلند شد که این حرف در مردم نماسد که در آن صورت خیلی بی‌اعتنایی خواهند کرد. بعد گفتند: آقا! چرا؟ گفت که عرب نمی‌گوید «بکش چراغ را» می‌گوید *أَطْفِئُوا السِّرَاجَ*، چراغ را خاموش کن یعنی باید بگوید: *اطفئوا الچراغ*، این گفته *أَقْتُلِ الچراغ* از اینجا معلوم می‌شود که اصلش عربی نیست، عربی بلد نیست. گفتند: نه بابا! بعد به زور تراشیدند، همین آقای قاموس، صاحب

قاموس که خودش عربی‌دان بود و خیلی لغات می‌دانست گفت: ما از یک قبیله‌ی عرب هستیم که خیلی دوردست هستند و شما زبان‌شان را شاید به زحمت بفهمید و شروع کرد یک مشت عربی قلمبه بلغور کرد. خیلی مفصل است: اَنَّ العناکیر ساحت بعد ماسَبْرَت و تشوْن من بعد ما کانت تَراشیش و اَنَّ الاخوانید فی کَلاتهم نَهْدوا عمامةً گُندةً کَأَنهم کَنابید الی آخر. انگورها، اَنَّ العناکیر، بعد از آنکه سبز شدند و رنگ سبز به خودشان گرفتند، سیاه‌رنگ می‌شوند و بعد از آن، حالت ترشی‌ای که داشتند، شیرین می‌شوند. این یک عربی‌ای است که اصلاً یک لغتش در عرب نیست و ان الاخوانید فی کلاتهم نهدوا، این آخوندها بر کله‌ی خودشان یک عمامه‌ای می‌گذارند کأنه الگنابید، مثل گنبد و امثال اینها. حالا منظور صرف زبان دانستن به درد می‌خورد ولی نمی‌شود گفت کسی که زبان می‌داند، بگوید که من عربی‌دانم، نه! فرهنگ و عُرفِ مردم غیر از زبان‌شان، مطالب دیگر هم دارد و همه‌شان مهم است. آن مجموعه‌ی آنهاست که می‌گویند «مَلَّت». البته این مجموعه‌ی عرف که ایجاد می‌شود در میان ملّتی، سابقه دارد در وضع تحصیل‌شان و وضع تربیتی‌اول‌شان یعنی وضع تربیتی‌شان این بوده که فقط پدر و مادر را دیدند یا اینکه در قبیله همه آزاد بودند.

از این جهت خوب است که عرف و عادات را یاد بگیریم، من جمله کتاب‌هایی که ما همه در دبیرستان، در دبستان می‌خواندیم و شاید هنوز هم می‌خوانند، بطور مثال از کدام یکی از الکساندرها بوده پدر یا پسر که از طرف بزرگان روسی (یک قسمتی از روسیه) دعوت شده بود که برود آنجا، در سرمای سخت زمستان بلند شده بود و رفته بود. یک روز که آنجا در خیابان می‌رفته، یک مرتبه دیده که از آن طرف هم یک عربی دارد می‌آید رد بشود به این که رسید، بلند شد و گفت که نُف نُف یعنی «بینی»، فقط همین. این گوش نداد یک خرده رفت جلو، یکی دیگر هم اینکار را کرد و منتها بلند شد یک مشت برف برداشت آمد جلوی این، دماغش را با این ماساژ داد. بعد که آمد در منزلش از صاحب‌خانه‌اش پرسید که این چرا اینطوری کرده؟ چه بود؟ گفت که آن نهر هنوز هم هست و به هیچ‌وجه جلویش را نمی‌گیرند. نهری است که همیشه جاری است، هوای سرد یعنی در ایامی که خیلی اینجا هوا سرد می‌شود، بودن او در اینجا، در هوای اینجا مفید است. نُف یعنی بینی، به اصطلاح خودت اطلاع نداشتی که دستت است ولی چون پدرت و اقوامت همه اطلاع داشتند، رسم آنجا هم این بود، این است که فکر کردند تو هم می‌دانی. آمدی بعد در خیابان دید نه! بلد نیستی

نمی‌دانی در این سرمای شدید چه کار باید کرد، دماغت هم، بینی‌ات هم از سرما خشک شده بود، اصلاً می‌دیدند که دارد خشک می‌شود. آن مرد برای خیرخواهی تو فهمید که تو بیگانه‌ای و خبر نداری، بلند شد یک خرده برف مالید به صورتت جبران کند و دیگر خوب شدی از این جهت. این را در کتاب‌های فرانسه مثال می‌زنند به عنوان داستان یک فرانسوی در روسیه.

در رعایت آثار و افکار و عوالم زندگی اجتماعی خانم‌ها دقیق‌تر از آقایان هستند و زودتر درک می‌کنند. به این جهت در واقع نویسندگان و شعرا هم به این قسمت توجه دارند و همه را دستور می‌دهند که اشعار شعرای ما را بخوانید برای اینکه نه تنها از شعرش استفاده می‌برید بلکه چون طرز اعاده‌اش و اینکه کی موقع‌اش است، او را هم بهتر می‌داند، آنکه این را نوشته. حالا ما هم فعلاً همین قدر از این دریای متلاطم استفاده می‌کنیم.

خیلی متشکرم از همه‌ی شما که آمدید و به رویم هم نیاوردید که من بی‌خود می‌آیم ولی نه! در واقع اصلاً حیات من عبارت است از این فعالیت فکری من. بعضی‌ها هستند فکرشان و حواس‌شان همیشه به خوراک‌هاست و گردش‌ها یعنی اگر جایی باشد که گردش بکنند و خوراک‌شان هم فراهم باشد، زندگی‌شان

آرام است ولی خیلی‌ها باز مثل من یک فردی از آنها، زندگی‌شان با فکر است یعنی اگر یک مطلبی را فکر کنند و در موردش چیزهایی را بخوانند و بنویسند یا اینها، همین زندگی‌شان است. من خودم از خیلی پیش از سن هجده، نوزده سالگی ام دست به قلم بردم. مدتی بعضی روزنامه‌ها دنبال می‌کردند که یک نوشته‌ای از من بگیرند. بعد که آمدم در قضاوت ناچار شدم سکوت کنم. سکوت هم، یکی سکوت زبان است، یکی سکوت دست است چون دستم آن چیزی را می‌نویسد که زبان می‌تواند بگوید. بعد دیگر کم کم یادم رفت، حالا نویسندگی تقریباً یادم رفته مگر اینکه به زور مجبور باشم بنویسم. از همین نظر غالباً در فکر مردم حضور داشتم. افکار عرفانی که دارند یا زندگی روزمره، من هم در آن شریک بودم البته حالا کمتر ولی یک وقتی شریک بودم. به هر جهت امیدوارم آمدن مجالس برای شما خسته‌کننده نباشد. البته خسته‌کننده مسلماً نیست به دلیل اینکه کسی که از یک جهتی به دیگری علاقه‌مند است، به تمام حالات او علاقه‌مند است، حتی به سلیقه‌های غذایی. منزل خیلی از دوستان‌تان، منزل یکی، دو تا را که زیاد می‌روید برای ناهار و غذا دقت کنید، می‌بینید شوهر خانواده حرفی که می‌زند، یک مقداری از تحت تأثیر دیگران، بچه‌ها می‌شود، یک

مقداری هم خودش فکر می‌کند ولی از اصلش آن چیزی است که خودش فکر می‌کند. به هر جهت امیدوارم که شما از مجالس راضی باشید و حتی بتوانید از صحبت‌هایی که شاید در نظر دیگران ارزش نداشته باشد، از چنین نظرهایی هم استفاده کنید، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

ایده‌ی انسانِ کامل، یک اصطلاحی است خیلی هم متداول شده. انسانِ کامل قاعدتاً اگر وجود داشته باشد، خداست اصلاً. غیر از خداوند، انسانی کامل نیست و کامل هم قاعدتاً این است که باید هر انسانی بتواند تمام نیازهای خود را برآورد. بتواند نیازِ جدیدی برای خودش برقرار کند به جای آنها یا نه. چنین حسی شما نمی‌خواهید. این لغتِ «انسان کامل» را اگر بخواهیم دقیقاً معنی کنیم، یعنی این و حال آنکه اینها وجود خارجی ندارد. البته فرضِ اشخاص می‌گویند که این را دیدند، درست هم هست ممکن است دیده باشند ولی آنچه که آن شخص دیده غیر از چیزی است که به این شخص الهام کرده. این چنین انسان کاملی نیاز به راهنما ندارد. فرضِ محال است. بنابراین، آن انسان کاملی که ما می‌گوییم، در واقع انسان کامل نیست که جزء انسان‌ها باشد، جزء شاید موجودات دیگری چنین چیزی باشد که ما خبر نداریم.

در یک لحظه ممکن است یک انسانی، انسان کامل تلقی بشود ولی یک لحظه‌ی کوتاه زودگذری است. مثلاً انسان‌هایی که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۶/۱/۳۰

مثال می‌زنم برای انسان کامل، پیغمبر و ائمه است. پیغمبر و ائمه هم همیشه که حالتی ندارد، گاهی غذا می‌خورند، گاهی گردش می‌روند، حرف می‌زنند، گاهی اوقات این کارهای مختلف را می‌کنند. آن کاری که مربوط به انسان کامل باشد، همیشه که نمی‌کنند و البته هر کسی هم کاری که خودش می‌داند، او را افضل می‌داند. مثلاً موسیقی‌دان‌ها موسیقی را فاضل‌تر می‌دانند و حال آنکه اینطور نیست هیچ کدام افضل نیست. افضل یعنی فاضل‌تر، درست‌تر، در انسان‌ها هیچکس کامل نیست یعنی کاملی که نیاز به هیچکس نداشته باشد. حتی آنهایی هم که در غار زندگی می‌کنند، در غار به امید این هستند که اینطور حساب شوند ولی آنطور نیست. به دلیل اینکه غذا باید هر چند وقتی یک‌بار ولو کم کم شده، بخورند. بعد از جذب غذا، دفع فضولات است، همه‌ی اینها را هر انسانی باشد، انجام می‌دهد یعنی ناچار است انجام بدهد. خداوند هم انسان را با نیازهای مختلف آفریده، هر انسانی فکر کند که بطور کلی بی‌نیاز است، وقتی فکر کند، می‌بیند بی‌نیاز نیست، به هر کسی نیاز دارد. اگر عالم را هم در اختیارش بگذارند، بی‌نیاز نیست. این است که خداوند هم وقتی اینها را اینطور آفریده و می‌فهمد یعنی خداوند توجه می‌کند که اینها به هم احتیاج دارند.

هیچ انسانی به تنهایی در کره‌ی زمین زندگی نکرده، به‌هیچ‌وجه تا هیچ تاریخی اینطور نگفته، حالا که این انسان را خداوند اینطور آفریده، فطرتش اینطوری است، زیاد نباید خودش را از انسان‌ها جدا بگیرد. شاید هم خلقت انسان و همه‌ی حیواناتی که ما می‌بینیم از دو نفر، نشان‌دهنده‌ی همین است. فرض کنیم یک نفر بتواند به تنهایی زندگی کند، هر چه باشد اگر زندگی کرد، هشتاد، نود، صد هر چه زندگی کرد، بالاخره می‌رود و یک وقتی می‌شود که اصلاً در آن محل، یادگاری از آن نباشد.

مثل اینکه شاید قدرت اینکه ادامه بدهم نداشته باشم. چطوری است؟ نمی‌دانم چون بیماری خاصی که ندارم منتها روی انس و عادت‌ی که فطرت به انسان داده، نیازمند وفا و... انسان به خواب احتیاج دارد، یک مقدار معینی ولی یک احتیاجاتی هم دارد که خودش نمی‌داند مثلاً احتیاج به اینکه در کره‌ی زمین تنها نباشد. شما فکر کنید شیر و ببر و پلنگ و اینها همه هستند که اگر یک وقت انسان گیرش بیاید، فوری از آن بهره می‌گیرند. انسان هم غیر از آن نیازها یک درجاتی دارد در هوشیاری اش. یک وقتی خیلی هوشیار است، یک اقتضایی دارد. از لحاظ غذا، نان، آب، خواب و اینها. یک غذایی، دیدار بستگان است، اینها را نمی‌شود گفت

خواب. از همه‌ی شما معذرت می‌خواهم، من حالم خوب است ولی کسالتی که دارم، موجب می‌شود که اصلاً بین خواب و بیداری زندگی می‌کنم. آن هم خواب نیست، نه خوابم خواب است، نه بیداریش بیدار است. روی تصوّرات و تخیلاتی که انسان جذب می‌کند، هیچ کدامش را از دست نمی‌دهد، فراموش نمی‌کند. اینکه می‌گویند من یادم رفته، اینها درست است یادش رفته ولی آن یادی که لازمه‌ی وجودِ شخص است، فراموش نمی‌کند. بنابراین شما هم اگر گوش بدهید به یک حرفی و دنبال چیزش نباشید، یک حرف دیگر هم هست به نظرم، گوش بدهید متوجّه می‌شوید که هر انسانی تمام جهان در اختیارش است یعنی در اختیارش نیست همینطور ولی با تمریناتی که بکند، می‌تواند.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عُشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوّم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اوّل)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوّم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوّم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوّم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوّم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اوّل)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوّم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیرالی شهرریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهرریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول) / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۵۰۰	جزوات ۲۰۶ الی ۲۱۵ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۸
۲۰۰	جزوه ۲۱۶: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد دوم)	
۲۰۰	جزوات ۲۱۷ الی ۲۱۹ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هجدهم)	۲۹
۲۰۰	جزوه ۲۲۰: درباره‌ی تربیت فرزندان	
۲۰۰	جزوه ۲۲۱: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوات ۲۲۲ الی ۲۲۵ شامل: مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت سوم، چهارم و پنجم) و درباره‌ی مصافحه	۳۰
۲۰۰	جزوات ۲۲۶ الی ۲۲۹ شامل: درباره‌ی حجاب، گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی (از بیانات سال ۱۳۹۵)، درباره‌ی عشق (قسمت اول و دوم)	۳۱
۲۰۰	جزوات ۲۳۰ الی ۲۳۳ شامل: درباره‌ی خطبه‌ی سلسله‌الاولیاء و درباره‌ی اتحاد و همدلی (قسمت اول، دوم و سوم)	۳۲
۵۰	جزوه ۲۳۴: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین ۱۳۹۶ (قسمت اول)	